

NEED TO PROPOSE TO SEVEN MEN WHAT TO DO!



Need to Propose to Seven Men What to Do!

باید از هفت مرد خاستگاری کنم چیکار کنم!

مترجم: Metis

لطفا این ترجمه را کپی و منتشر نکنید.

چپترهای دیگر این رمان را از سایت مای انیمه دریافت کنید.

سایت : Myanimenes.ir

چنل تلگرام : [@myanimenes](https://t.me/myanimenes)

برای ارسال انتقادات و پیشنهادات خود به ناشناس مترجم در تلگرام پیام دهد.

<https://telegram.me/BChatBot?start=sc-799216-OnEtG3e>

همانند یک چشم بهم زدن به نظر می‌رسید، ولی چو مو یون سه سال بود که در قله‌ی هزار ققنوس مانده بود، در این سه سال مو جیو شائو بهترین شرایط زندگی و صمیمی‌ترین و گرم‌ترین همراهی و همنشینی را برای او فراهم کرده بود، وی شخصاً او را طی تحصیلاتش هدایت و به صورت بی‌قید و شرط در دانش خود سهیم می‌کرد.

اگر این حقیقت را که درون این مرد همانند قیر سیاه و تاریک است را نمیدانست، گمان می‌کنم که چو مو یون نیز به احتمال زیاد تحت تاثیر کارهایش قرار میگرفت.

از این‌ها گذشته، او زیبایی بی‌نظیری داشت، همانند آب آرام و متین بود، اگرچه چو مو یون قبل از آن هرگز به این که دوست دارد همسرش چگونه باشد، فکر نکرده بود، اما اگر میخواست که تنها از دیدگاه یک عاشق اظهار نظر کند، مو جیو شائو تمام استانداردهایی که او مد نظر داشت را دارا بود. اما مایه تاسف است که یک درگیری جزئی میان مواضع آن‌ها وجود داشت.

در آغاز صبح امروز، چو مو یون داشت در حیاط تمرین شمشیربازی می‌کرد، مو جیو شائو از مه عبور کرد، ردای سبز روشنش روی زمینی که با مه خفیف ابر مانند پوشیده شده بود، کشیده میشد، با موهای سیاه رنگی که آزادانه دورش ریخته شده بود و همانند ابشار بود، زیر نور ضعیف سپیده‌دم شبیه یک کوجود فناپذیری شده بود که از آسمان نزول کرده باشد.

چو مو یون دید که او آمد و شمشیرش را نگهداشت، و به نشانه احترام تعظیم کرد: "پدر."

مو جیو شائو به او اشاره کرد: "ادامه بده."

چو مو یون خندید و با یک حرکت انگشتش، شمشیر بار دیگر بلند شد.

مو جیو شائو بی سر و صدا در کنارش او را تماشا میکرد، مرد جوان مقابلش تنها ۱۵ سال داشت و لباس سفیدی پوشیده بود. اگرچه بدنش لاغر و نحیف به نظر میرسید، همانند درخت بامبو بلند قد و صاف اندام بود. در حین اینکه شمشیر به جلو ضربه میزد، به نظر میرسید که تیغه شمشیر با آن جسم در حال حرکت یکی شده و نوک آن شمشیر نیز به طرز بی نظیری تیز بود.

مجموعه‌ای از حرکات انجام شد، مرد جوان شمشیرش را غلاف کرد. لایه‌ای ظریف از عرق پیشانی‌اش را پوشاند، آن چشم‌های حساس و ظریف با اعتماد به نفس و کمی امید پر شدند.

او بین نفس نفس زدن‌های خفیفش با کمی اضطراب فریاد زد: "پدر؟"

لبخندی که در چشم‌های مو جیو شائو قرار داشت، عمیق‌تر شد، و با صدای لطیفی صحبت کرد: "تو باهوشی و سریع یاد میگیری، فکر کنم الان دیگه به ششمین فرم از سبک شائو یو رسیدی؟"

مردمک‌های چشم چو مو یون درخشیدند، به خاطر تعریف و تمجیدهایش، کمی احساس خجالت میکرد و با صدای آرامی گفت: "من فقط یکمی امتحانش کردم، قسمت‌های زیادی هستن که نمیفهمشون، و امیدوارم پدرم بتونه یه وقتی پیدا کنه تا اون‌ها رو بهم یاد بده."

مو جیو شائو حال و هوای خیلی خوبی داشت: "شمشیر و بده به من."

چو مو یون شمشیر را به او داد.

مو جیو شائو ردای بلندی پوشیده بود که روی زمین کشیده میشد و با لایه نازکی از ابریشم توری پوشیده شده بود. این لباس برای شمشیربازی به شدت نامناسب بود، اما لحظه‌ای که او شمشیر را به دست گرفت، نیرویی که بدنش را احاطه کرده بود به طرز ناگهانی تغییر کرد، در یک چشم بهم زدن فضای زیبا و باوقاری که فناپذیری‌اش را منعکس میکرد با قصد اشکاری برای کشتن جایگزین شد. شمشیر برآن میان انگشتان رنگ پریده‌اش قدرتی را به نمایش میگذاشت که میتوانست آسمان و دریاها را واژگون سازد.

همان حرکت، و دقیقا همان استایل بود، اما هنوزم وقتی که توسط مو جیو شائو اجرا میشد، کاملا فراتر از تصوراتش میرفت، آن هاله‌ی پر ابهت شمشیرش، که هوا را شکافت، در نوک آن نوری خیره کننده ظاهر شد! ردهای به رنگ سبز روشنش دیگر انقدر هم بلند به نظر نمیرسیدند، بلکه بدنش را بالاتر میکشیدند، و به فرم اردهای پرنده اجازه‌ی رد شدن میدادند، با ظاهری سبک، در هوا و کنار شمشیر ایستاده بود، فرم سریع آن، تا آخر، همانند رعد و برق غیرمنتظره و سوپرایز کننده بود، ناگهان به نور زودگذری تبدیل شد و انرژی رعد اسای آن از آسمان‌ها پایین آمد، جوری که بطن ادمی را به لرزه می‌انداخت.

نگاه چو مو یون خیره مانده بود، چهره‌اش حالتی از احترام و تحسین را نشان میداد اما به جای آن قلبش با میل شدیدی برای تصاحب او پر شده بود. "کاشکی میتونستم اونقدر سخت بکنمش که نتونه از تخت بیرون بره." در این سه سال، صفر به خوبی خلق و خوی این شخص را درک کرده بود، او انتخاب کرده بود که ساکت بماند.

چو مو یون به آرامی لب پایینی‌اش را مکید: "کاری میکنم اول اون عاشق من بشه، مطمئن باش." صفر احساس کرد که موظف است به او یادآوری کند: "باید بدونی که اون از چه تیپ ادمایی خوشش میاد."

"یه ادمی که مثل یه گل کوچولوی سفید و سخت کوش و کتاب خوانه"

"اینجور گل کوچولوها اصلا به پایین کشیدن و زمین زدن کسی فکر نمیکنن."

چو مو یون خندید: "ولی من میکنم."

صفر: "..."

یکی با سطح ارتباطات بالایی مثل مو جیو شائو قادر به شناسایی حتی کمترین مقدار این ارتباط نیز نیست، در این سه سال چو مو یون این نکته را تایید کرده بود، در نتیجه میتوانست هر از چندگاهی با این ادم خیالی صحبت کند. مو جیو شائو حرکتش را به پایان رساند و به آرامی از هوا پایین آمد، به

دلیل موج ناگهانی تندباد که گذشت، موج‌هایی روی لباس سبز کمرنگش به وجود آمد، و ردهایش به اهتزاز در آمدند، با حجابی که از موهای سیاه رنگش ایجاد شده بود، کل صحنه همانند موقعیتی نفس‌گیر، زیبا بود.

چو مو یون در قلبش احساس حیرت میکرد، اما صورتش تنها یک جفت گونه‌ی برافروخته را نشان میداد و با کمی هیجان و انتظار گفت: "پدر واقعا قدرتمنده، نمیدونم چقدر قراره طول بکشه که من بتونم حتی یک دهم این قدرت و به دست بیارم."

شمشیر را با سرعت در غلاف خود کرد، نفس مو جیو شائو حتی برای لحظه‌ای نلرزید، او هنوز هم ظاهر با وقار خود را حفظ کرده بود و با چشم‌هایی مهربان و صدایی لطیف گفت: "تو فقط پانزده سالته، هنوز خیلی جوونی، عجله‌ای نیست."

با شنیدن سخنان او، نگاهی از سرافکنندگی در چشمان چو مو یون پدیدار شد، او سرش را خم کرد، دستی را که با آن شمشیر در چنگ گرفته بود را کمی سفت‌تر گره کرد و با سختی گفت: "پدر، من نه از تحمل سختی‌ها و نه از خسته کردن خودم نمیترسم، ارزو میکنم که بتونم هرچه زودتر قوی‌تر بشم، ارزو میکنم که بتونم اون شیطان و با دستای خودم بکشم، و انتقام جون هزاران زندگی‌ای که از خانواده چو از دست رفته رو بگیرم!"

شانه‌هایش کمی میلرزیدند، آن نگاه باعث می‌شد این بدن لاغر و ضعیفش به طور بخصوصی لرزان به نظر برسد.

نگاه مو جیو شائو پر از ترحم شد، او دست گرم آن جوان را در دست گرفت و با صدای آرامی گفت: "برای یه همچین مسئله‌ای همیشه عجله کرد، باید آهسته پیش رفت، فقط با یه پایه و اساس ثابت و محکمه که میتونی سریع‌تر رشد کنی."

چو مو یون سرش را بلند کرد، چشمانش پر از غم شد: "پدر، میشه لطفاً به من بگی که مقصر اون ماجرا کیه؟"

مو جیو شائو با انگشتان رنگ پریده‌اش موهای پراکنده روی پیشانی او را کنار زد و با صدای ملایمی گفت: «وقتی به نهمین فرم سبک شائو یو رسیدی، بهت میگم.»

چو مو یون راضی نشده بود، اما می‌دانست که مو جیو شائو این کار را به خاطر خود او انجام داده است، در نتیجه فقط یک بار دیگر نیز باید تلاش می‌کرد تا آن را تحمل کند.

این ظاهرش باعث شد مو جیو شائو احساس ترحم کند، او را در آغوش فشرد، دستش به آرامی کمر او را نوازش کرد و با صدایی گرم او را دل‌داری داد: «پسر خوب، پدرت خوب میدونه که تو چقدر سخت داری کار میکنی، نگران نباش، بلاخره یه روزی می‌رسه که میتونی به خواسته‌هات برسی.»

حرف‌های او معنای مبهمی داشتند، اما چو مو یون قادر به درک آن‌ها نبود، بنابراین درحالی که کمی لرزید، بیشتر در آغوش مو جیو شائو فرو رفت.

اما صحنه دیگری داشت در ذهنش نقش می‌بست.

چو مو یون: "اون با کلی تلاش این بچه رو بزرگ کرد تا آخر سر اون و با دست‌های خودش بکشه، این مسئله چجوری براش لذت‌بخش و سرگرم‌کننده؟"

صفر: "فکر می‌کنم تو بهتر از بقیه بتونی جواب این سوالو بدی."

چو مو یون: "من که همچنین سرگرمی‌های وحشتناکی ندارم."

صفر: "مگه این هفت ارباب قلمرو شیطان و تو ننوشتی؟"

چو مو یون: "....."

اینکه او واقعاً نمیتوانست این مسئله را رد کند به خاطر این است که..... گمراهی پسر تقصیر پدر است، پس به نظر می‌رسید که او واقعاً باید بخشی از مسئولیت این کار را بر عهده بگیرد.....

امروز مو جیو شائو کار زیادی برای انجام دادن نداشت، در نتیجه ماند تا چو مو یون را برای شام همراهی کند، طبیعتاً چو مو یون از این بابت بسیار خوشحال بود، با آنکه شخصیتی محتاط و کم حرف داشت، بیشتر از حد معمولش صحبت کرده بود.

مو جیو شائو با صبر و حوصله او را همراهی کرد، و پس از صرف غذا، او حتی پیشنهاد داد که با هم حمام کنند.

این مسئله‌ی مهمی نبود، زمانی که به تازگی او را به آنجا آورده بود، پاهای چو مو یون کمی مشکل داشتند، بنابراین مو جیو شائو دائماً او را در آغوش می گرفت و شخصاً به او در حمام کردن، کمک می کرد.

اما آن را نمی توان با الان مقایسه کرد، در آن زمان چو مو یون به بلوغ نرسیده بود، و تنها به سادگی زیبایی او را زمانی که از حمام بیرون می آمد تحسین می کرد، اما حالا که پانزده ساله است، صادقانه از این می ترسید که یک بار دیگر به مو جیو نگاه کند و آلتش دچار شق شدگی بشود. اگر این اتفاق رخ دهد، آیا باید منتظر اتفاقات دیگری نیز باشد؟

اما چگونه می تواند او را رد کند؟ چو مو یون نگران شد، لحظه‌ی بعدی شروع کرد طفره رفتن و با نارضایتی گفت: "پدر، یونی دیگه بزرگ شده..."

صدایش لرزان و ردی از قرمزی روی گونه‌هایش بود، پریشانی افکار آن جوان واضح بود.

مو جیو شائو لحظه‌ای مکث کرد و حرفی نزد.

صورت چو مو یون پر از حس ناضایتی بود، حتی گوش‌هایش هم به رنگ صورتی روشن در آمده بودند: «من.....من.....من دیگه الان می تونم خودم حمام کنم؟ من.....»

او سعی داشت حرف بزند، اما کلمات اینگونه از دهانش خارج میشدند، طوری که مو جیو شائو متوجه حرف‌هایش نمی شد، به آرامی خندید و به طور معناداری گفت: "یونی واقعاً بزرگ شده."

چو مو یون نمی دانست که حرف های او را درک کرده است یا نه، اما بدنش کمی میلرزید و سرش پایین تر افتاد.

لبخندی در گوشه لب های مو جیو شائو بود، او دستی به شانه اش زد و از جایش بلند شد: "زودتر استراحت کن، فردا دوباره میایم تا بینمت."

چو مو یون با صدای بلند گفت: "... مواظب باش پدر."

مو جیو شائو رفت، چو مو یون تنهایی به حمام رفت، در آب گرم چشمه خیس شد و پرسید: "فکر می کنی مو جیو شائو منظورمو فهمید؟"

صفر: "احساس می کنم که حتی اگه یه روان پریش باشه، بازم به یه پسر پانزده ساله دست نمیزنه."

چو مو یون به دیواره ی چشمه تکیه داد، موهای سیاهش در آب غوطه ور شده بودند، و همانند یک روبان سیاه براق، دور بدن لاغرش پیچیده بود، موهایی که پوستش را پوشانده بود، آن را فوق العاده و سوسه انگیز نشان می داد، لبخند کم عمقی در گوشه لب هایش جا گرفته بود: "درسته، یه جوون پانزده ساله هنوز خیلی حساسه، اگه بخواد بره سراغش، میترسم سردیش کنه."

صفر میخواست سخن بگوید، اما دوباره جلوی خودش را گرفت و در نهایت تصمیم گرفت تا به او یادآوری نکند.

چو مو یون مدتی آب تنی کرد، متوجه شد که مو جیو شائو واقعاً قصد ندارد داخل حمام شود، فقط توانست با شرم و تاسف از جایش بلند شود و پس از خشک کردن خود، به اتاقش برگردد تا استراحت کند.

روز بعد، مو جیو شائو کسی را فرستاد تا دختر کوچکی را که گفته می شد خدمتکار شخصی اوست، بیاورد.

چو مو یون مبهوت شده بود، نیمی از روز گذشته بود و نتوانسته بود بفهمد که او چه نقشه‌ای در سر دارد.

دختر جوان حدود شانزده یا هفده ساله به نظر می‌رسید، او لباس زرد کم رنگی پوشیده بود، پوست رنگ پریده و ظاهری زیبا داشت، یک جفت چشم درشت داشت که به نظر می‌رسید در آب محصور شده‌اند، او به آرامی لب پایینی‌اش را گاز گرفت و با کمی خجالت گفت: "کنیز شما چینگ ژو به ارباب جوان سلام می‌کند."

چو مو یون در تمام این مدت هرگز از اقدامات مو جیو شائو سرپیچی نکرده بود، و به همین دلیل او را پذیرفت.

او برای لحظه‌ای تأمل کرد و از صفر پرسید: "یعنی مو جیو شائو دست به کار شده؟ که اینطوری یه نفرو فرستاده پیش من، نکنه قصد داره که من یه رابطه‌ای با این دختره برقرار کنم و بعد اونو بکشم؟" قبل از این، و از همان ابتدا مو جیو شائو شرایط را طوری کرده بود تا افراد دیگر از هرگونه تماس برنامه‌ریزی شده یا تصادفی با چو مو یون، اجتناب کنند. چو مو یون می‌توانست این را بفهمد، که برای تسخیر قلب یک نفر، ساده‌ترین و ناشیانه‌ترین راه این است که فاصله بین آنها را تا حد ممکن کاهش دهیم، طوری که فقط او را ببیند، فقط به او تکیه کند و فقط به او اعتماد کند.

اما حالا که او یک دختر جوان را برایش فرستاده بود، چو مو یون احساس می‌کرد که افکارش درست بودند: "شاید اینکارو کرده تا یه سری اتفاقی رو رقم بزنه و بعد من دختره رو بکشم؟ بعدش متوجه بشم که سر یه سوء تفاهم اونو کشتم....." لعنتی، چقدر ظالمانه است، بچه‌ای که در داستان توسط مو جیو شائو به فرزندخواندگی گرفته شده، اینچنین زندگی وحشتناکی دارد.

از ابتدا تا انتها، صفر صدایی از خود در نیاورد.

اما خیلی زود، چو مو یون متوجه شد که اشتباه بزرگی مرتکب شده است، او این اتفاق را کاملاً اشتباه متوجه شده بود.

در مه شب هنگام، پنجره کمی تکان خورد، زن جوانی که روبروی او بود، لباس نازکی پوشیده بود که تقریباً شفاف بود و بدن نفیس و بالغ او را به هیچ وجه نمی توانست بپوشاند، قرمزی کمرنگی روی صورتش دیده می شد و صدایش همانند آب لطیف و ملایم بود: "ارباب جوان، اجازه بدهید چینگ شو در زمان استراحتتان به شما خدمت کند."

صورت چو مو یون تیره شد.

مو جیو شائو واقعاً منظور او را درک کرد، اما در عمل، خودش شخصاً نیامده بود!

چو مو یون عصبانی شد: "مو جیو شائو داره چیکار میکنه؟ یعنی ممکنه که واقعاً همجنسگرا نباشه؟" صفر برای مدتی طولانی مکث کرد و دوباره تصمیم گرفت که باید حقیقت را بگوید: "یه یادآوری دوستانه: "قلمرو شیطان" یک رمان معمولیه."

چو مو یون: "....."

در نتیجه، میتوان گفت چیزی که باید او را آزار میداد، این نبود که چه کسی قرار است تاپ باشد، بلکه مسئله و معمای او چگونگی تبدیل یک مرد استریت به یک مرد همجنسگرا بود؟



امیدوارم از این چتر رمان لذت
برده باشید.

برای دریافت چترهای دیگر به سایت
مای انیمه مراجعه نمایید.

آدرس سایت: Myanimes.ir

چند تلگرام: [@myanimes](mailto:myanimes)